

## نکته‌هایی از معارف حسینی

### کربلا نبرد تصمیم‌ها: عقلانی یا احساسی؟

عباس پسندیده<sup>۱</sup>

آیا پذیرفتنی است نوجوان سیزده ساله ای که باید بماند و از زندگی خود لذت ببرد، کشته شود و فدای عمومی خود شود؟ آیا درست است جوان برومندی که می‌تواند آتیه خوب و موفقی داشته باشد، به نبردی وارد شود که سرانجامش تیر و نیزه باشد، و ناکام گردد؟ آیا عقلانی است کسی که می‌توانست امیر لشکر بماند و از امتیازات کشوری بهترین استفاده‌ها را ببرد، یک باره مسیر خود را تغییر دهد و به نبردی وارد شود که سرانجامش مرگ است؟ آیا عاقلانه است کسی را که امان می‌دهند تا نجات یابد، نپذیرد و به کشتن تن دهد؟ آیا نه این است کسانی که کنار کشیدند و همراه نشدند، درست تشخیص داده بودند و خوب عمل کردند؟ آیا....

از جمله پرسش‌های مهم در داستان کربلا، این است که کار یاران سیدالشهدا (ع) عقلانی بود یا احساسی؟ گروهی از آغاز همراه امام بودند و در ادامه راه کنار کشیدند. گروهی دیگر از آغاز ترجیح دادند که همراه نشوند. گروهی دیگر از آغاز تا انجام ماندند و گروهی دیگر از آغاز برکنار بودند و در ادامه، همراه شدند. کدام عقلانی رفتار کردند و کدام، احساسی؟ آیا عقلانی بودن یعنی این که نباید در آن واقعه، شور و احساسی از آنان دیده شود؟ آیا اگر از آنان شور و احساس دیده شد، نشانه احساسی بودن و غیر عقلانی

۱. دانشیار دانشگاه قرآن و حدیث pasandide@hadith.ir

بودن است؟ آیا نشانه عقلانی بودن، کنار ایستادن، و نشانه احساسی بودن، به میدان آمدن است؟ اینها پرسش‌هایی هستند که در این مجال به صورت مختصر به آنها خواهیم پرداخت.

بی‌جهت نمی‌توان کسی یا چیزی را به احساسی بودن و یا ناعاقلانه بودن، متهم کرد. برای تشخیص عقلانی یا احساسی بودن، باید ملاک و معیار داشت. نشانه عقلانی بودن و احساسی بودن چیست؟ در این باره چند الگوی ارزیابی وجود دارد. یکی الگوی سنّ محور است؛ بدین معنا که هر کس جوان بود، تصمیمش احساسی است و هر کس میانسال و کهنسال بود، تصمیمش عقلانی تر است. این الگو، برای ارزیابی کاریاران سیدالشهدا(ع) کارآمد نیست. زیرا در سپاه کم‌تعداد ایشان، از پیرمردانی همانند حبیب بن مظاهر تا نوجوانانی همانند قاسم بن حسن داریم! الگوی دیگر، الگوی نتیجه محور است؛ بدین معنا که اگر کاری با موفقیت (ظاهری) همراه بود، عقلانی است و اگر با شکست (ظاهری) همراه بود، غیرعقلانی و احساسی است. براساس این الگو، کار پیروان سیدالشهدا(ع) به این جهت که به شکست دشمن و تشکیل حکومت نرسید و همه افراد کشته شده و یا به اسارت درآمدند، احساسی است، نه عقلانی. اگر چنین است، اولاً باید تقریباً اقدام همه انبیا و اولیای الهی را غیرعقلانی بدانیم و ثانیاً سؤال این است که معیار موفقیت و شکست چیست؟ اینجاست که ریشه‌ای تراز همه، سؤال اساسی این است که معیار تصمیم عقلانی و احساسی چیست؟

نشانه عقلانی بودن یک تصمیم چند چیز است:

یک) به محاسبه سود و زیان می‌پردازد.  
دو) در این محاسبه، عاقبت اندیش است نه حال اندیش؛ و مصلحت‌گراست نه لذت‌گرا. از این رو، منفعت‌پایدار را بر سود‌ناپایدار، و لذت‌آنی را بر سرور‌ناپایدار ترجیح می‌دهد.

سه) در شرایط سخت پایداری می‌ورزد و از تغییر پرهیز می‌کند. در سختی‌ها و شداید زندگی که گاه مانند زلزله‌ای زندگی را می‌لرزاند، تصمیم‌ها محکم می‌خورند؛ کسانی که تصمیم احساسی گرفته باشند، دست از تصمیم خود می‌کشند و کسانی که

عاقلاًنه تصمیم گرفته باشند، بر عهد خود باقی می مانند. به دیگر بیان، اصولاً صحنه کار و زار و زمان جدی شدن جنگ، هنگامه ای است که تصمیم ها را محک می خورد. وقتی درجه خطر (دنیوی) بالا می رود و میزان منفعت آن پایین می آید، تصمیم ها محک می خورند و عقل از احساس جدا می شود. آنان که بر اساس عقل تصمیم گرفته اند، تا پای جان هم می ایستند و آنان که بر اساس احساسات زودگذر (دنیوی) تصمیم گرفته اند، تغییر موضع می دهند. خطر مرگ و رنج و بلا، مانند زلزله ای است که بنای سست و نامستحکم احساس را ویران می کند و تنها بناهایی در برابر زلزله تاب مقاومت دارند که بر پایه های مستحکم عقل بنا شده باشند.

چهار شاخص تشخیص منفعت نزد وی فرمان خداست. این بدان جهت است که خداوند متعال، مصلحت واقعی انسان را معیار فرمانهای خود قرار داده است؛ هر آنچه خدا امر کرده باشد، مصلحت پایدار، و هر آنچه نهی کرده باشد، خسارت پایدار است، هر چند لذت آنی داشته باشد. بنا بر این، تصمیم عقلانی آن است که در محاسبه سود و زیان، منفعت پایدار را بر منفعت ناپایدار ترجیح می دهد و شاخص درست بودن تصمیم نیز آن است که با فرمانهای خداوند متعال هماهنگ باشد. این را الگوی مصلحت محور می نامیم.

از آنچه گذشت مشخص می شود که معیار تشخیص عقلانی بودن یا نبودن تصمیم عاشورائیان، نه سن افراد است (که بگوییم هر جوانی که در سپاه سیدالشهدا (ع) بود، احساسی تصمیم گرفته است) و نه نتیجه اقدام است (که بگوییم آنان که کنار ماندند، عاقل، و آنان که به میدان آمدند، احساسی بودند)؛ بلکه معیار درست، ماهیت تصمیم بر اساس الگوی مصلحت واقعی افراد است. اکنون با این معیار، می توان تصمیم بازیگران صحنه کربلا را ارزیابی کرد:

افرادی مانند ابن عباس ها که به نتیجه کار می نگریدند، امام حسین (ع) را از این کار نهی می کردند و خود نیز همراهی نکردند و راه عافیت در پیش گرفتند. اینان به اصطلاح سیاستمدار بودند. اما اگر بدانیم که در عین دوران دیشی، ما مأمور به وظیفه ایم، نه نتیجه، آن گاه خواهیم دانست که این مبنا نیز یک مبنای احساسی و غیر عقلانی

است؛ زیرا در این گونه تصمیم‌ها (نتیجه محور)، «من» مهم است که باید همیشه پیروز میدان باشد، نه «خدا» که باید دینش یاری شود، حتی اگر به قیمت جان من تمام شود؛ البته جان دادنی که حیات جاویدان آخرت را با آن همه نعمت و سرور به ارمغان می‌آورد. پس اینان نیز منفعت زودگذر را بر منفعت پایدار ترجیح دادند و کاری احساسی انجام دادند.

کسانی که در سپاه مقابل امام حسین (ع) قرار داشتند، از شام نیامده بودند، کسانی بودند که حضرت را دعوت کرده بودند! دیروز ایشان را دعوت کردند و امروز به جنگ با ایشان آمدند!!؟ چرا تغییر موضع دادند؟! وقتی عبیدالله حاکم کوفه شد و بر آنان سخت گرفت، تغییر موضع دادند. واقعیت این است که اگر تصمیم آنان عقلانی بود تا به آخر، پای آن می‌ایستادند، همان گونه که تعداد انگشت شماری از آنان ایستادند. آنان بر اساس احساس‌های زودگذر تصمیم گرفته بودند و وقتی کار بر آنان سخت شد، از تصمیم خود برگشتند. این نشانه احساسی بودن آن است.

به طور کلی سپاه کوفه دو گروه بودند: گروهی از خواص و افراد تأثیرگذار که به پول و ریاست فریفته شدند و گروهی از عوام که با شمشیر و شکنجه ترسانده شدند. این هردو، بر اساس لذت آنی (دنیا) تصمیم گرفتند و عاقبت دور را ندیدند و مصلحت را ملاک قرار ندادند. در میان آنان، هم افراد جوان بودند و هم افراد میانسال؛ اما هردو گروه بریک منطق تصمیم گرفتند و از دعوت خود سرباز زدند. بیشتر نیز همین اتفاق افتاده بود. امام علی (ع) به یاران سست خود فرمود که علت ناهمراهی شما این است که ماندن و زندگی در این دنیا را بر جهاد و شهادت در راه خدا ترجیح می‌دهید. در برابر امام حسن (ع) نیز مردم گفتند که می‌خواهیم بمانیم و زندگی کنیم! لذا حضرت مجبور به پذیرش صلح شد. همه اینان تصمیمی غیرعقلانی و مبتنی بر هوس و احساس خود گرفتند.

گروهی از افرادی که در مسیر حرکت امام حسین (ع)، به ایشان پیوسته بودند، وقتی متوجه شدند که ظاهراً از پیروزی (دنیوی) و کسب غنیمت، شهرت و ریاست خبری نیست، کم‌کم کنار کشیدند و از سپاه حضرت جدا شدند. این نشان می‌دهد که با توجه به معیارهایی که گفته شد، همراهی آنان یک اقدام احساسی بوده است، نه عقلانی

و لذا بر عهد خود پایدار نماندند.

نتیجه بررسی دقیق منابع نشان می دهد که برخلاف آنچه مشهور است، شب عاشورا کسی از سپاه امام حسین (ع) جدا نشد و همه آنان که تا آن زمان مانده بودند، ایستادند و جنگیدند. اگر بنا بود تصمیم اینان احساسی باشد، باید در این هنگام که خطر مرگ قطعی است، جدا می شدند، اما چنین نشد؛ بلکه حتی وقتی امام (ع) بیعت خود را از آنان برداشتند، آنان سرسختانه بر پایداری خود با تا شهادت تأکید کردند و صحنه های شورانگیزی را به وجود آوردند. این نشان می دهد که آنان بر مبنای احساس تصمیم نگرفته بودند.

افرادی مانند حرّ، نخست در سپاه دشمن بودند، اما وقتی تحولات میدانی به نقطه حساس رسید، در نبرد تصمیم بین لذت ناپایدار دنیا و لذت پایدار آخرت، جانب لذت پایدار را گرفت و لذت حال را فدای آن کرد. او کاری عقلانی کرد، نه احساسی. حرّ مغلوب احساس خود نشد، اساساً هنگامه جنگ که اوضاع به شدت سخت می شود و لحظه مرگ نزدیک می شود، جای این احساس بازی ها نیست که فرد جانب مرگ را بگیرد و جبهه خود را تغییر دهد! در طرف مقابل، کسی مانند عمر بن سعد را داریم که مُلک ری را حتی بر کاخ های بهشت با تضمین امام حسین (ع) ترجیح داد! و جالب این که به خواسته خود نیز رسید. این اقدام وی، کاری نابخردانه و ناشی از احساس و هوس بود. آیا چون در این معرکه او پیروز میدان بود، می توان تصمیم او را عاقلانه دانست و تصمیم حرّ را احساسی؟!

وقتی در میان راه، خبر از شهادت کاروانیان را به حضرت می دهند، فرزند برومندشان علی اکبر چه واکنشی نشان می دهد؟ او سخن از ترس و فرار نمی کند، می پرسد آیا راه ما بر حق هست؟ برای افرادی مانند علی اکبر، مرگ و زندگی مسئله اصلی نیست، «حق» یا «ناحق» مسئله اصلی است. این نشان از یک منطق قوی و مستحکم دارد، نه یک احساس کور. علی اکبر خود به تنهایی یک منطق بلند برای جوانان است. «بودن یا نبودن» مسئله علی اکبر نیست، مسئله علی اکبر این است: «حق یا باطل». مسئله ما چیست؟ آیا به صرف این که او چند صباحی در این دنیا نماند تا از لذتهای آن بهره مند

شود، می توان او را ناکام، و تصمیم او را احساسی و نابخردانه دانست؟ مگر نه این است که او با شهادت، خیلی زود از لذت های ناب و پایدار اخروی بهره مند گشت؟

وقتی در روز عاشورا برای حضرت ابوالفضل امان می آورند، از پذیرش آن امتناع می کند. دلیل ایشان نیز این است که «ماندن» را به قیمت جدا شدن از امام خود نمی خواهم. اگر تصمیم ایشان مبتنی بر احساس می بود، می بایست امان را می پذیرفت و جان به سلامت می برد. اما او می داند که جان، مانند صفری است که وقتی در کنار عدد امام قرار گیرد، معنا می یابد. او می داند که صلاح دنیا و آخرت او در این راه است و لذا تصمیم عوض نمی کند. آیا کسب مقام بلندی که اکنون دارد و بهره مندی از نعمتهای بی شمار الهی عاقلانه است یا زنده ماندن در این دنیای پرمشکل؟!

طبق نقل مشهور، وقتی قاسم از حضرت اجازه جنگ می خواهد، حضرت از او می پرسند: مرگ در نظر تو چگونه است؟ و او پاسخ می دهد: شیرین تر از عسل! این نشان از منطق قوی و معرفت بالای او دارد. او در چنین سنی به خوبی فرق انواع مرگ ها را می داند و مرگ برتر را می شناسد و در مقابله دنیا و آخرت، می داند که کدامیک برتر است. این نشان از تصمیم عاقلانه است، نه احساسی.

واقعیت این است که داستان عقل و احساس در کربلا، همانند داستان جسم و جان است؛ هر دو لازم اند و به هر دو نیازمندیم، اما رتبه هر کدام باید شناخته شده و هریک در جایگاه خود قرار گیرد. عقل باید در جایگاه نخست و احساس باید در جایگاه دوم قرار گیرد. احساس اگر تحت فرمان عقل و در راستای تصمیم عقل باشد، هر شور و هیجانی که تولید کند، درست است و عقل اگر در خدمت احساس قرار گیرد، هر تصمیمی که بگیرد، نادرست خواهد بود. انتخاب و تصمیم، جایگاه محاسبه و سنجش است که کار عقل می باشد، و عمل و اقدام جایگاه شور و هیجان است که کار احساس می باشد. انسان موفق کسی است که با عقل خود انتخاب و با احساس خود اقدام نماید. همه یاران حضرت، با شور و احساس خاصی نبرد کردند و شهید شدند، اما احساس آنان در راستای تصمیم عاقلانه آنان بود.

اگر کسی به آخرت و حیات جاویدان باور راستین ندارد، پیروی از راهبران و راهنمایان

الهی را قبول ندارد، و خواست «الله» را برخواست «نفس» برتر نمی بیند، طبیعی است که این گونه تصمیم ها را احساس کور می داند؛ اما باید دانست که این، اشکال آنان است که به نزدیک بینی دچارند و بُرد دید آنان محدود به همین دنیاست و نگاه آنان توان دیدن دور دست ها را ندارد. اگر آنان نمی بینند، گناه آنان که می بینند و می دانند، چیست؟ تصمیم عاقلانه، تصمیمی است که ارزیابی و سنجش او مبتنی بر حقایق و واقعیت های زندگی باشد و امور الهی و اخروی که از آنها یاد شد، جزء اصلی حیات انسان اند و اگر در سنجش ها مورد توجه قرار نگیرند، تصمیم ها را از عقلانی بودن خارج و به تصمیم های احساسی تبدیل می کند.

